بسم الله الرحمن الرحیم

خبر واحد

بحث انسداد

تنبیهات انسداد

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و پنجم\_29 اردیبهشت 1400

[ادامه بررسی کلام شیخ ]

مرحوم شیخ نسبت به وجوب تحصیل تفاصیل اعتقادات وجوبا مستقلا از راه ادلۀ وجوب طلب علم و ادلۀ وجوب طلب معرفت و ادلۀ وجوب تفقه پیش آمدند، و از نظر عقلی هم دفع ألم نفسانی را در مورد جهالت­هایی که انسان به دین دارد، دلیل بر لزوم علم به مسائل دینی گرفته اند، منتهی فرمودند در همین جا نیز با توجه به روایات دیگری که در بین هست، نمی توانیم معتقد شویم که بر هر مسلمان و مؤمنی تمام این تفاصیل را فراگرفتن لازم است. بلکه اصل اعتقاد به پروردگار و اصل اعتقاد به نبوت و امامت و تصدیق ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم کافی است.

نسبت به این مقدار از علوم ما از روایات دیگری هم که در مسأله داریم می توانیم استفاده کنیم. مثل آن روایت مشهوره­ایی که نبی خاتم صلی الله علیه و آله و سلم نسابه ایی را دید که به تاریخ و انساب عرب مسلط بود فرمود **ان ذلک علم لا یضر جهله** و بعد فرمود **انما العلوم ثلاثة آیة محکمة و فریضة عادلة و سنة قائمة و ما سواهن، فهو فضل**. که این روایت مورد گفتوی بزرگان است که مراد از آیة محکمة چیست مراد از فریضة عادلة کدام است و مقصود از سنة قائمة چیست؟

به هر حال هر تفسیری که برای این روایت کنیم علم به اصولی ترین مبانی اعتقادی در این حدیث منظور رسول خدا هست. رسول المحدثین مرحوم کلینی در مقدمۀ کافی فرموده است، انسان ها یا اسلم هستند و یا بیمار و زمین­گیر که قدرت از انها سلب شده است و تکلیف تنها از فرقۀ بیمارانی که قادر نیستند برداشته شده است و و لذا معرفت و آنگاه عمل لازم است.

**و یکفی فی معرفة الائمه صلوات الله علیهم معرفتهم بنسبهم المعروف**، امام جواد صلوات الله علیه فرزند امام هشتم علیه السلام است و نهمین امام ماست **و تصدیق بأنهم ائمة یهدون بالحق و یجب الانقیاد لهم و الاخذ منهم**

بین دو مطلب نباید خلطی صورت بگیرد، یکی تشخیص ضروریات است که ببینیم چه امری جزء ضروریات دین یا ضروریات مذهب است و مطلب دیگر این که چه مقدار از معارف لازم التحصیل است و لازم التعلم. اگر گفتیم برخی از مطالب لازم نیست انسان ها به انها تفصیلا عالم باشند، معنایش این نیست که آن مطلب ضروری نیست، اینجا ممکن است وقتی ما بعضی از امور را بگوییم اعتقاد و علم به انها لازم نیست، تصور شود که این ها ضروری نیستند، خواهیم گفت ما بحث وجوب علم و اذعان واعتراف مطرح می کنیم. چه بسا چیزی واجب الاذعان و الاعتراف نباشد، واجب التعلم نباشد، ولی ضروری باشد به گونه ایی که انکار آن مشکل ساز باشد، و بشود انکار ضروری، نه این که علم به ان لازم است، چه بسا در مواردی بگوییم تحصیل علم لازم نیست اما انکارش موجب انکار ضروری است.

حال این مطلب را که البته از مبانی بعدی شیخ هم قابل استفاده است، در نظر بگیرید. سؤال آیا باید ما به عصمت ائمۀ هدی علیهم السلام، حتما معتقد باشیم، در معرفت به آن­ها می فرماید دو وجه در مسأله هست که طبیعتا توضیحش این است که یک وجهش این است که بگوییم بله چون پیروی از آنها منوط به تصدیق آنهاست و تصدیق انها هم منوط به عصمت آنهاست پس باید معتقد به عصمت باشیم. وجه دیگر این است که ما بیش از این که اطاعت عملی کنیم و سخن آن ها را دروغ نپنداریم، چیزی لازم نداریم.

شاید به نظر ما در این جا قول حق این باشد که هم در مرود پیامبر صادق است و هم در مورد ائمه، و آن این که عصمت مراتبی دارد، آن درجات بلند عصمت، آنها لازم نیست، انسان معتقد باشد، تا به او بگویند شیعه و مسلمان ولی آن درجات پایین عصمت که آن چه از خدا، رسول خدا بیان می کند، **ما ینطق عن الهوی، ان هو الا وحی یوحی** و آنچه ائمۀ هدی علیهم السلام از احکام خدا و رسول بیان می کنند، **معصومون عصمهم الله من الضلل**، به این مقدار لازم است چون نمی توان رسول و نبی­ایی را واجب التصدیق دانست، امامی را واجب التصدیق دانست، مگر این که او را صادق در ما قاله عن الله بدانیم و صادق دانستند او در ما قاله عن الله این همان درجات پایین عصمت است.

اما آن عصمت اعلی که در روایات ما هست و در زیارت ها هم اشاراتی هست، و علماء علم کلام هم بیان کرده­اند، آنها دیگر لازم العلم برای مردم نیست.

این هم تعلیقۀ ما در بحث عصمت.

**فقد ورد فی بعض الاخبار تفسیر معرفة حق الامام علیه السلام بمعرفة کونه اماما مفترض الطاعة**

منتهی امام مفترضة الطاعة یک مقدماتی می طلب تا اطاعت او را واجب بدانیم، بقیۀ مقامات ولاییی ائمه بالاخصوص آنچه در مصل زیارت جامعۀ کبیره آمده است، علم به آنها، اذعان به آنها لزومی ندارد.

سؤال دیگر: شما گفتید کافی است که بگوید ماجاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم، حق است، این یعنی چه؟ توضیحش دهید.

می فرماید در این تصدیق کافی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کنیم **بما علم مجیئه به متواترا**، به آنچه که متواتر از پیامبر اکرم بما رسیده است **من احوال المبداء و المعاد**، در آنچه مربوط به مبداء است و در آنچه مربوط به معاد است، ما آن مطالبی را که متواترا از آن حضرت نقل شده است، معتقد باشیم. مثل چی؟ **کالتکلیف بالعبادات و سؤال فی القبر وعذابه. و المعاد الجسمانی و الحساب و الصراط و المیزان، و الجنة و النار اجمالا**، نه این که همۀ این ها را تفصیلا بداند، بهشت چگونه است، جهنم چگونه است، صراط چگونه است و میزان چگونه. نه اجمالا به این ها معتقد باشد.

بعد می فرماید غیر از معاد جسمانی در بقیۀ این مطالب می توان تأمل کرد، که بگوییم این ها جزء ایمان است، چرا می توان تأمل کرد، چون با توجه به روایات جلسات گذشته و با توجه به سیرۀ مستمرة می توانیم غیر از معاد جسمانی را نیز، از دائرۀ لزوم اعتقاد برای وارد شدن در محوطۀ ایمان خارج کنیم، مقصود از سیره چیست؟ **انّا نعلم بالوجدان جهل کثیر من الناس بها**، یعنی به این امور، **من اول البعثة الی یومنا هذا**، در این حال این ها را ما مؤمن و مسلم می دانیم و احکام ایمان و اسلام بر انها مترتب می کنیم.

به این جا که می رسد آن مطلبی را که به عنوان مقدمه عرض کردیم اشاره میکند که یمکن أن یقال آنچه ما می خواهیم و معتبر است، این است که این امور یاد شده و غیر این امور یاد شده را من الضروریات این ها را انکار نکنیم، یعنی آنچه که ثبت در دین ضروری است، ان را انکار نکنیم نه این که واجب است اعتقاد به ان داشته باشیم.

البته با این توضیح که سه دسته افراد داریم:

1. مؤمنین معتقد به این امور
2. افراد جاحد و منکر و هم الکفار
3. افراد شاکی که یقین پیدا نکرده­اند اما انکار هم نمی کنند، توقف می کنندف این ها از گروه انسان های مؤمن خارج نمی­شوند.

**علی ما یظهر من بعض الاخبار من أن الشاک اذا لم یکن جاحدا فلیس بکافر ففی روایة زرارة عن أن أبی عبد الله علیه السلام: لو أن العباد اذا جهلوا وقفوا و لم یجحدوا لم یکفروا**

آنچه که کار را خراب می کند، این انکار است، انکار نکن اگر چه علمی هم نداری و اگر چه تحصیل آن علم هم لازم نیست، ولی انکار نکن.

و نیز این روایت مؤید این حقیقت است که شیخ الطائفه رضوان الله تعالی علیه در کتاب الغیبة با سند از وجود مقدس امام صادق علیه السلام نقل می کند: **إن جماعة یقال لهم الحقیة و هم الذین یقسمون بحق علی و لا یعرفون حقه و فضله و هم یدخلون الجنة**

نتیجۀ بحث

**وبالجملة فالقول بأنه یکفی فی الایمان الاعتقاد بوجود الواجب الجامع للکمالات المنزه عن النقائص و بنبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بامامة الائمة علیهم السلام و البرائة من أعدائهم و الاعتقاد بالمعاد الجسمانی الذی لا ینفک غالبا عن الاعتقادات السابقة غیر بعید بالنظر الی الاخبار و السیرة المستمرة**

**و أما التدین بسائر الضروریات**، انها هم ضروری هستند اما آیا به ان ها هم باید تدین داشت یا نه؟

1-**ففی اشتراطه**، احتمال اول این که تدین شرط است.

2-**أو کفایة عدم انکارها**، بگوییم صرف عدم الانکار کافی است،

3-**أو عدم اشتراطه أیضا** ، انکار نکردن هم شرط نیست و گاهی این انکار هم انسان را از دین خارج نمی کند،

**فلا یضر انکارها الا مع العلم بکونها من الدین، وجوه اقواها الاخیر ثم الاوسط**

آنچه که گفته اند انکار ضروری موجب خروج از دین است **و جحدوا به و استیقنتها انفسهم** هست، یعنی انسان علم و یقین به حقانیت این امر دارد، ولی عن لجاجة و عناد انکار می کند، این منکر ضروری است، حال خود آن تشخیص ضروری از غیر ضروری له بحث واسع. افرض به این که چیزی واضح و ضروری باشد، بسیار خب، نه تنها تحصیل علم به هر ضروری لازم نیست، نه تنها اعتقاد به حقانیت هر ضروری در تحقق ایمان لازم نیست، بلکه هر انکاری هم موجب خروج از ربقۀ ایمان نیست، جناب علامۀ حلی در باب حادی عشر که گفتید اگر کسی این ها را معتقد نباشد، عن علم و برهان خرج عن ربقة الاسلام و الایمان، بحکم آن اخباری که گفتیم به حکم سیرۀ مستمره بین المسلمین می گوییم تحصیل این علوم لازم نیست، اذعان به این ها در تحقق ایمان لازم نیست.

انکار هر ضروری هم آن انکاری نیست که موجب خروج از ایمان باشد، من جزء مسلمان ها و مؤمنین به حساب بیایم، شهادتین را بگویم، چیزی را که می دانم، یقین دارم، پیغمبر خدا گفته است، و الآن برای من واجب الاطاعة است، آن را انکار کنم، این می­شود آن جهل. نه این که هر انکاری. اگر این وجه را از من نمی پذیرید، حد اقل وجه دوم را بپذیر، اوسط را بپذیر.

**وجوه اقواها الاخیر ثم الاوسط**. نگو اعتقاد لازم است، بگو انکار نکنید. این مطالبی را که من شیخ انصاری گفتم از فرمایشان محقق ورع مرحوم اردبیلی در شرح الارشاد یعنی مجمع الفائده استفاده می شود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.